

قصه

ظهر

جمعه

شوروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شایدی شده است. ارائه داستانهای نه چندان قوی و نیز حکایتهای بازتویسی شده ضعیف از جمله انگیزه‌هایی بود که ما را واداشت تا نشستی با دست اندرکاران این برنامه ترتیب دهیم. پیگیری مکرر ما برای گفت و گو با سردبیر برنامه به جایی نرسید. به خدمت رضا رهگذر رسیدیم و ایشان با وجود مشغله فراوان دعوت ما را پذیرفت. حاصل آن گفت و شنود را می‌خوانید:

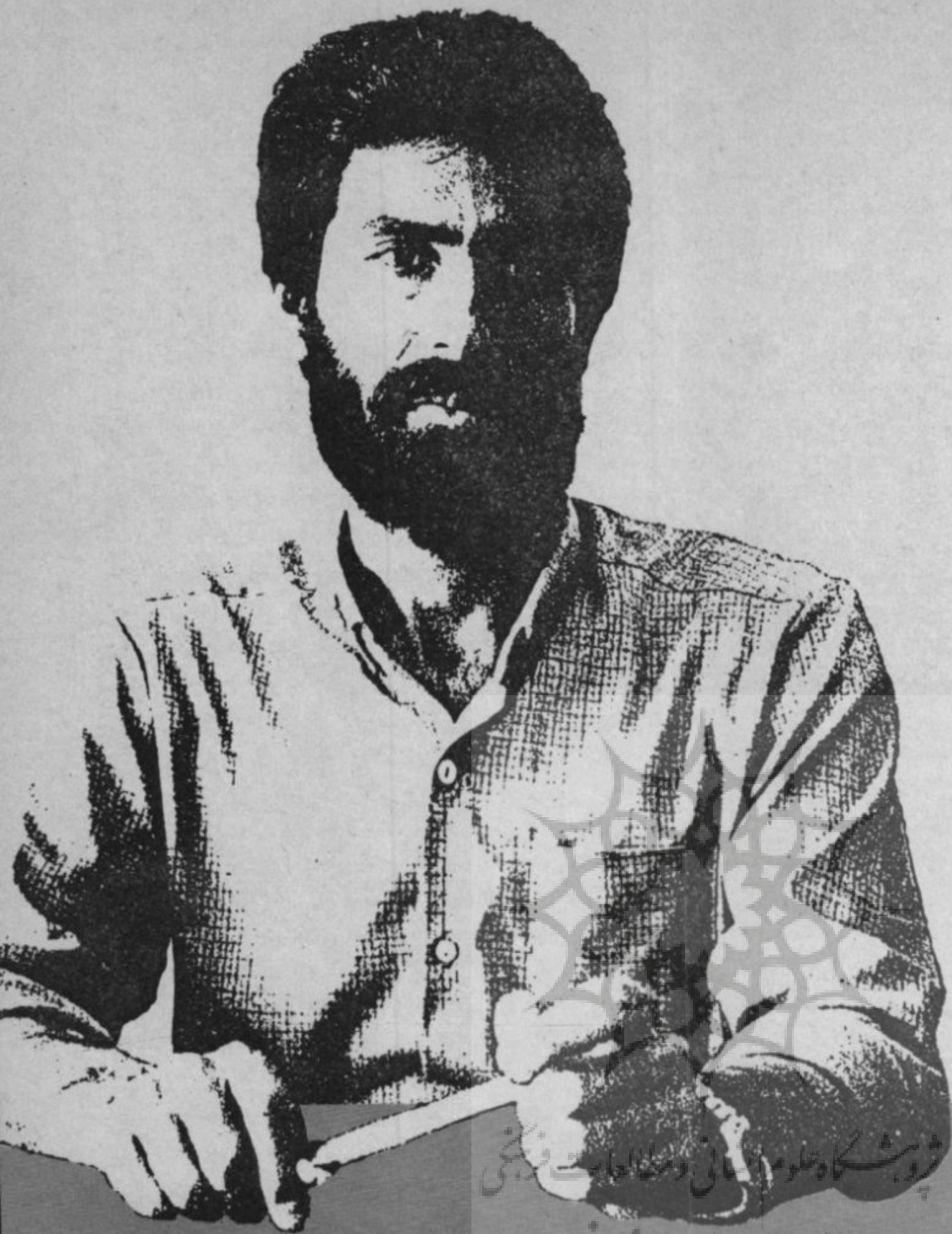
■ از تاریخچه برنامه «قصه ظهر جمعه» بگوئید، اینکه چطور این برنامه پا گرفت؟
□ شروع برنامه «قصه ظهر جمعه» از سال ۱۳۱۹ شمسی، یعنی همان سال تأسیس و شروع به کار رادیو ایران است.

«قصه ظهر جمعه» با سابقه‌ای بیش از نیم قرن، یکی از قدیمی‌ترین برنامه‌های رادیویی است که در ارائه ادبیات داستانی شفاهی فعالیت می‌کند. بخش اولین داستان این برنامه به آغاز فعالیت رادیو ایران در سال ۱۳۱۹ باز می‌گردد. مرحوم فضل‌الله مهندی (صبحی) اولین گوینده این داستانها بود. پس از سالها این برنامه دچار فراز و نشیبهای فراوانی شد، اما جز در چند مرحله تعطیلی کوتاه مدت همچنان به تلاش خود ادامه داد.

پس از انقلاب، با یک تحول چشمگیر، این برنامه روند تازه‌ای به خود گرفت. اما در سالهای اخیر و خصوصاً در یک سال گذشته، این برنامه به لحاظ کیفی دچار افت

آن زمان مرحوم فضل‌الله مهندی، معروف به «صبحی»، در مدرسه عالی موسیقی، که ظاهراً وابستگیهایی با رادیو داشته، تدریس می‌کرد. با شروع به کار رادیو، از او دعوت کردند تا به قصه‌گویی در برنامه رادیو بپردازد. او هم با علاقه پذیرفت. به این ترتیب برنامه‌ای پا گرفت که با گذشت نزدیک به پنجاه و چهار سال از تأسیس رادیو ایران، و پیدا شدن این همه تغییرها در سلیقه‌ها و پیشرفت در وسایل تفریح و سرگرمی و هنر، همچنان ادامه یافته و شنونده و هواخواه دارد.

صبحی، از همان سال تا زمان مرگش (۱۳۴۱)، نویسنده و اجرا کننده این برنامه بود. بعد از مرگش هم - حالا یا به سبب



پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

وقته در سال ۱۳۶۸ به این کار مشغولم. هر چند پس از یک سالی که از تصدی مسئولیت این برنامه گذشت، به سبب گرفتاریهای زیاد شغلی نویسندگی آن را به دوستم محمد میرکیانی محول کردم. در سال ۱۳۶۳ هم که از صدا و سیما بیرون آمدم، سردبیری برنامه هم به ایشان داده شد، و از آن به بعد من فقط ویراستار و گوینده این برنامه هستم.

■ با توجه به سابقه طولانی این برنامه در قبل از انقلاب، آیا بعد از انقلاب و به خصوص از زمان بر عهده گرفتن مسئولیت «قصه ظهر جمعه» توسط شما، تحولاتی هم در این برنامه به وجود آمده است؟
□ بله. یک تحول اساسی و بنیادی در

محبوبیت برنامه‌اش و یا آنکه رادیو نتوانسته بود جانشین مناسبی برای او پیدا کند - ظاهراً تا حدود ده سال همان نوارهای سابق قصه گوئی پخش می‌شد. پس از آن، نوبت به ایرج گل‌سرخ‌ی رسید که مدتی کوتاه گویندگی و نویسندگی این برنامه را بر عهده داشت. بعد، حمید عاملی نویسنده و مجری این برنامه شد، که او هم تا سال ۱۳۵۹ به این کار ادامه داد. نویسنده و گوینده بعدی این برنامه مصطفی موسوی بود. اما او چند ماهی بیشتر به این کار ادامه نداد. بعد حدود دو ماه این برنامه تعطیل شد. تا آنکه از بیست و دوم بهمن ۱۳۶۰، بنده سردبیری و نویسندگی و اجرای این برنامه را بر عهده گرفتم و تا امروز - البته با چهار پنج ماهی

این برنامه، تغییر محتوایی داستانهای آن بود. یعنی، همان تحول و تغییر زیربنایی‌ای که به خاطر آن، انقلاب صورت گرفت و بعداً در تمام مقوله‌های فرهنگی و هنری کشور نمود آشکار پیدا کرد؛ برای مثال، اگر تعداد قابل توجهی از داستانهای برنامه «قصه ظهر جمعه» در قبل از انقلاب تأیید کننده یا مبلغ نظام و فرهنگ شاهنشاهی بود، در داستانهای بعد از انقلاب این برنامه حالت عکس پیدا کرد و به ضد آن تبدیل شد؛ یعنی این برنامه به جای نشان دادن سیمای تحریف و تحمیل شده مثبت از شاهان و نزدیکانشان، کوشید چهره واقعی و بی‌نقاب آنان را نشان بدهد. همچنین، در داستانهای قبل از انقلاب این برنامه، آن حساسیتهای

اعتقادی و تربیتی و اخلاقی ای که ما به آنها پایبندیم، رعایت نمی شد. بنابراین، گاه از این نظر هم داستانها می توانستند برای بچه ها و نوجوانان و حتی جوانان بدآموز باشند، در حالی که در داستانهای بعد از انقلاب این برنامه روی این موضوعها دقت و توجه زیادی به عمل آمد.

برنامه های «قصه ظهر جمعه» ی قبل از انقلاب، هر چند به ظاهر بچه ها را مخاطب قرار می داد، اما همه داستانهای آن منطبق با خواستها و نیازهای این گروه سنی نبود، و به کرات داستانهایی از این برنامه پخش می شد که تنها مناسب بزرگسالان و سنین بزرگسالی بودند. در بعد از انقلاب، به خصوص از زمانی که بنده مسئولیت این برنامه را برعهده گرفتم، بنا را بر آن گذاشتیم که مخاطبان اصلی «قصه ظهر جمعه» نوجوانان (دوره راهنمایی تحصیلی) باشند، و از آن به بعد تمام تلاشها در این جهت بود که داستانهای انتخابی برای این برنامه هم، چه از نظر نثر و زبان و چه موضوع و ساختار هنری، مناسب این گروه سنی باشد. البته بسیاری از داستانهای قدیمی آن قدر جذابیت و عمق دارند که تمام گروههای سنی، حتی افراد با مدارج تحصیلی و علمی بالا و حتی پیرمردان و پیرزنان - از روستایی گرفته تا شهری - علاقه مند به شنیدن آنها هستند. و این افتخاری است برای ما که طیفی با این دامنه و وسعت شنونده این برنامه هستند. هر چند این موضوع ما را وسوسه نکرده که مخاطبان اصلی مورد نظر خود را از یاد ببریم، و خواستها و نیازهای آنان را فدای میلیهای شخصی خود کنیم.

از دیگر تفاوتهای این برنامه با قبل، این است که از ابتدا، تا زمانی که آقای عاملی گوینده آن بود، همیشه نویسنده و ویراستار و گوینده - و شاید حتی سردبیر - برنامه، یک نفر بود. خود من هم تا یک سال بعد از تصدی مسئولیت «قصه ظهر جمعه»، هم نویسنده، هم ویراستار و هم مجری آن بودم. اما بعدها، ابتدا نویسندگی آن را از گویندگی اش جدا کردم، و بعد کار به آنجا رسید که لزوماً سردبیر و نویسنده و گوینده اش یک نفر نبودند، و گاه هر یک از این وظیفه ها بر عهده یک شخص مستقل بود؛ شیوه و ترتیبی که اغلب، هنوز هم در آن

برنامه رعایت می شود. به این معنی که مثلاً سالهاست بنده فقط ویراستار داستانها و قصه گوی برنامه هستم و سردبیر برنامه شخص دیگری است (هر چند سردبیر برنامه احترام را دارد، و گاه که خارج از حدود وظایفم نقی می زنم و ایرادی می گیرم و نظری می دهم، توی ذوق نمی زند و حتی اگر برایش مقدور باشد نظرم را در برنامه اعمال می کند). در عین حال که سردبیر هم اصراری ندارد - و البته نباید هم داشته باشد - که همه داستانهای برنامه را خودش بنویسد، و تا آنجا که بتواند از آثار دیگر نویسندگان هم استفاده می کند، و در این قیل موارد به نقش یک راهنمای صرف برای نویسنده یا تنظیم کننده رادیویی داستان اکتفا می کند.

■ آیا این تغییر باعث بهبود وضعیت و بالا رفتن کیفیت برنامه هم شده است؟

□ اجازه بدهید جواب این سؤال شما را بعد از بیان یک مقدمه کوتاه بدهم. اگر فکر کنید که همه داستانهایی که در زمان گویندگی بنده پخش شده و از نظر هنری مورد تأییدم بوده و هست و آنها را داستانهایی قوی و مطلوب می دانسته ام و می دانم، - خوب - البته این طور نیست؛ چون از هر چه بگذریم، همان طور که پیشتر هم اشاره کردم، از حدود مهرماه ۱۳۶۳ به بعد، من دیگر سردبیر برنامه نبوده ام و مسئولیت پاسخگویی خوب و بد داستانهای برنامه برعهده من نیست. در عین حال که اگر نظر سردبیر قبلی و فعلی برنامه هم را در این باره پرسید، فکر نمی کنم چیزی غیر از آنچه من گفتم به شما بگویند.

اما از اینها که بگذریم، در مقایسه با قبل از انقلاب، در مجموع، داستانهای این برنامه از نظر اصول فنی داستان نویسی به مراتب قویتر و قابل دفاع تر شده اند. می ماند نگاه به آنها، نه در مقایسه با گذشته، بلکه از یک دیدگاه فنی کلی و آنچه می بایست و می توانست باشد... که اجازه بدهید من در این باره نظری ندهم.

با همه این حرفها، می خواهم بگویم که اصل منظور من در قسمت قبلی صحبت، دفاع از یک اصل و شیوه درست و منطقی و علمی در اداره کار بود. یعنی صرف نظر از هر نظری که شما ممکن است درباره برنامه «قصه ظهر جمعه» داشته باشید، باز

من بی هیچ تردید می توانم ادعا کنم که این شیوه اداره کار، صد در صد فنی تر و پیشرفته تر و درست تر است. چون در زمانهای که همه چیز رو به تخصصی شدن رفته و می رود، و دوران علائقی مدتهاست سپری شده، همان بهتر است که این گونه کارها را که نیاز به چند تخصص متفاوت دارد، یک نفر نگرداند. چه، به قول قدیمیهای دقیق و نکته سنج ما، «همه چیز را همگان دانند».

■ اما اگر کسی پیدا بشود که توانایی چند کار را در خود داشته باشد و مثلاً در این مورد خاص، هم داستان نویس خوبی باشد و هم از پس قصه گویی و اجرای خوب آن بر آید چه؟

□ همیشه هر قاعده ای، ممکن است استثنایی در بر داشته باشد، اما استنهاها نمی توانند ناقض قاعده ها باشند. به هر حال، درباره استنها می توان استثنایی عمل کرد، و اغلب در چنین مواردی، نتیجه بسیار مطلوب و چشمگیر هم از آب در می آید؛ ولی در هر حال این نباید باعث شود که قاعده های درست و معقول و منطقی را مورد تردید قرار دهیم.

نکته دیگر در این مورد اینکه، معیار درستی یا نادرستی یک قاعده و شیوه و روش هم، همیشه، نتیجه ای که از عملی ساختن آن به وسیله یک فرد یا عده ای خاص عاید می شود، نمی تواند باشد؛ زیرا هر قاعده و روش درست، تنها با اسباب کار مناسب و مجریان فهیم و شایسته است که می تواند ثمر در خور خود را به بار بیاورد. بنابراین، چه بسا قرار و قاعده ای در اصل درست و بجا باشد، اما در یک اجرای دست و پا شکسته یا غلط، نتیجه ای معکوس بدهد.

■ آیا درباره تفاوتهای برنامه «قصه ظهر جمعه» ی امروز با قبل از انقلاب، باز هم نکته هایی هست که لازم می دانید گفته شود؟

□ بله. هم درباره این مورد اخیر باز مطلبی هست که باید به آن اشاره بشود و هم یکی دو مورد دیگر در این زمینه هست که می توان به آنها پرداخت.

■ بفرمایید.

□ بی شک در این مورد با من هم عقیده ای که وقتی قرار باشد نویسندگی

یک برنامه هفتگی داستان را در طول سالیان دراز - یک دهه و گاه بیشتر - تنها یک نفر برعهده داشته باشد، قبل از هر چیز خطر کم آوردن و بند آوردن آن نویسنده، این برنامه را تهدید خواهد کرد؛ به خصوص مصیبت عظمی وقتی است که آن یک نفر، آن طور که باید، متوجه این کم آوردن و بند آوردن خود نشود؛ آن وقت است که شنونده‌های بیچاره مجبورند یا به کل دست از شنیدن آن برنامه بردارند، یا آنکه به داستانهایی فقیر و سست و ضعیف و کم‌مایه، که عمدتاً نویسنده خود را در آنها تکرار کرده اکتفا کنند و دم نزنند. به خصوص اگر توجه داشته باشیم که طیف وسیع شنوندگان یک برنامه را خوانندگانی با ذوقهای متفاوت تشکیل می‌دهند، که هر ذوق خاص نیز به اقتضای فراز و نشیبها و دورانیهای متفاوتی که در زندگی پشت سر می‌گذارد و حالت‌های مختلفی که در موقعیتهای گوناگون زندگی پیدا می‌کند، نیاز به داستانهایی با مایه‌های هنری و ذوقی متفاوت دارد. این در حالی است که هر نویسنده - حساب استنها جداست - خواه ناخواه فقط می‌تواند به یک یا چند گرایش ذایقی و نیاز ذوقی آن همه مخاطب پاسخ درخور و ارضاکنده بدهد. مشکل وقتی مضاعف و حتی چند برابر می‌شود که نویسنده، خود سردبیر برنامه هم باشد؛ یعنی هم خودش بنویسد و هم خودش آن را تصویب کند، و هیچ مرجع صلاحیت‌دار دیگری هم بر کار و نوشته‌اش نظارت نداشته باشد؛ آن وقت است که همان قضیه «خود بریدن و خود دوختن» پیش می‌آید، و در نهایت هم چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه پوشنده، خود آن شخص باشد.

فایده منطقی جدا بودن نویسنده از سردبیر، و هر دوی اینها از قصه‌گو، در پیشگیری و پرهیز از همین آفتهاست. به ویژه، وقتی سردبیر لزوماً خودش نویسنده برنامه نباشد، و در تهیه داستان برای برنامه‌اش آشنا با بازی و تنبلی هم نکند، مخاطبان با برنامه‌ای غنی و متنوع که نویسندگانی متعدد دست‌اندر کار نوشتن آنها بوده‌اند مواجه می‌شوند، که می‌تواند اغلب ذایقه‌های سالم را ارضا کند و در چارچوب اهداف برنامه مرتب تازه به تازه و نو به نو بشود. البته در خلال گفته‌های پیش

تلویحاً به این نکته هم اشاره شد که وقتی سردبیر، فقط سردبیر باشد و قرار باشد داستانهایش را از افرادی غیر از خودش تهیه کند - با تأکید روی همان قید «دوست و آشنا و یا تنبلی بازی در نیاوردن» - خواه ناخواه با بی‌طرفی، و در نتیجه با دقت و وسواسی بیشتر دست به انتخاب خواهد زد، در نتیجه خود به خود کیفیت داستانها بسیار بالاتر خواهد رفت. همه اینها، در صورت اجرای درست و دقیق، می‌تواند منشاء خیر و ارتقا برای برنامه باشد.

■ امیدواریم همه اینها که گفتید، در برنامه «قصه ظهر جمعه»، رعایت و اجرا شده باشد، یا اگر هم کاملاً نشده، بشود. □ ان شاء الله.

داستانهای برنامه «قصه ظهر جمعه»، تا قبل از پیروزی انقلاب، تا آنجا که من شنیده‌ام و دیده‌ام و می‌دانم، چه در زمان قصه‌گویی مرحوم صبحی و چه دوره کوتاه آقای گلرخی و چه هنگام گویندگی آقای عاملی، تماماً برگرفته از داستانها و افسانه‌های عامیانه یا متون کهن ادبی و منحصراً بازنویسی بود؛ همچنان که هیچ یک از آن سه نفر، داستان نویس به معنی فنی کلمه و نویسنده خلاق نبودند و نیستند. به همین سبب هم، در این برنامه، در واقع جز افسانه‌ها و داستانهای قدیمی، که به شکلی کاملاً معمولی بازنویسی شده بودند، چیزی گفته نمی‌شد. از زندگی و مسایل امروزی مردم و نوجوانان و کودکان ما، در آنها کمترین اثری نبود. به تعبیری، پرهیز و گریزی خواسته یا ناخواسته از آن مسایلی که مخاطبان معاصر این برنامه‌ها با آنها درگیر بودند در آنها مشهود بود. (البته به احتمال زیاد، علت این دوری عمدتاً به نوع تلقی‌ای که گردانندگان این برنامه از داستان و داستان‌گویی و پیشینه آن در کشور داشتند، برمی‌گشت.) در بعد از انقلاب، به خصوص از زمان تصدی مسئولیت نویسندگی و گویندگی این برنامه توسط آقای مصطفی موسوی، داستانهای واقعیت‌گرا و روز برای اولین بار وارد این برنامه شد، و بعدها نیز این سیر شدت و گسترش بیشتری گرفت.

■ آیا شنوندگان هم راضی به این تغییر و تنوع بودند؟

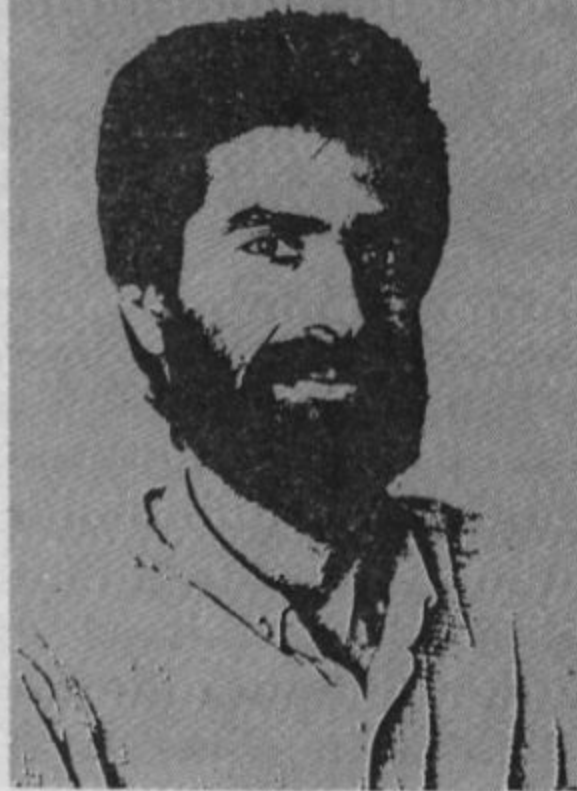
□ راستش را بخواهید تا آنجا که ما برآورد کرده‌ایم، حدود شصت تا شصت و

پنج درصد شنونده‌ها داستانها و افسانه‌های قدیمی را ترجیح می‌دهند، اما به هر حال سی تا سی و پنج درصدشان در عین علاقه به داستانهای قدیمی، داستانهای واقعیت‌گرا و روز را ترجیح می‌دهند و بیشتر طالب شنیدن آنها هستند؛ این درصد کمی نیست، ضمن آنکه من فکر می‌کنم بخشی مهم از این علاقه عده زیادی به داستانها و افسانه‌های قدیمی، احتمالاً می‌تواند ناشی از انس بیشتر داشتن با آن دست داستانها و عدم ارتباط آنها با داستانهای روز و ادبیات داستانی معاصر باشد. همچنان که عده کسانی که داستانهای خلاقه روز را ترجیح می‌دهند، همان کسانی هستند که با ادبیات داستانی معاصر انس و الفت و ارتباط بیشتری دارند. این است که معتقدم حتی آن عده که طرفدار داستانهای قدیمی‌اند، اگر با داستانهای اصیل و عمیق و قوی معاصر رو به رو شوند - داستانهایی که مناسب کار قصه‌گویی در این برنامه هم باشند - به احتمال زیاد در این باره یا تغییر عقیده خواهند داد و یا آنکه صاحب نظری متعادل‌تر خواهند شد؛ به این معنی که قسمتی از بی‌علاقگی آنان به داستانهای خلاف معاصر، ناشی از آن است که از این نمونه، داستان خوب و قوی و جذاب کم شنیده‌اند. و یا لاقلاً داستانهایی که دارای جنبه‌های کافی برای قصه‌گویی و بازگوشدن بوده‌اند کم شنیده‌اید. و می‌دانید که بسیاری از داستانهای امروزی، بیشتر مناسب خواننده‌شدن هستند تا گفته‌شدن (قصه‌گویی).

■ یک سؤال فرعی: ظاهراً، حتی در مورد داستانهای معاصری که مناسب قصه‌گویی در رادیو هستند، باز نحوه اجرا (قصه‌گویی) با اجرای قصه‌های قدیمی تفاوت‌هایی می‌کند. آیا همین طور است؟

□ بله. مشخصاً همین طور است. هم لحن و هم نحوه اجرای یک قصه قدیمی با یک قصه روز تفاوت‌هایی قابل توجه باید داشته باشد. از شما چه پنهان، اجرای قصه‌های قدیمی، به مراتب راحت‌تر و کم دردسرت‌ر است.

■ گهگاه شاهد بخش قصه‌های خارجی از «قصه ظهر جمعه» هستیم. آیا قبلاً هم چنین کاری در این برنامه سابقه داشته است؟



از تفاوت‌های شخصی و فردیشان - استفاده می‌کردند؛ حال آنکه این موضوع، وقتی به داستانهای روز می‌رسد، اولاً به شکلی محسوس تغییر می‌کند؛ ثانیاً گاه به ازای هر داستان، به تغییرهای جزئی‌تر، نسبت به داستانهای روز دیگر، در اجرا نیاز پیدا می‌شود. که همان طور که اشاره شد، آن سه قصه‌گو، چون اصلاً وارد این حیطه‌ها نشدند، نیازی به این تجربه‌های تازه و متفاوت هم پیدا نکردند، و کارشان از تنوعی که نتیجه این تجربه‌های تازه است، برخوردار نشد.

اما از این مقوله که بگذریم، مرحوم صبحی، در واقع بنیانگذار گونه‌ای خاص از قصه‌گویی در رادیو بود. او هرچند - به اعتقاد من - در کارش از قصه‌گویان گمنام با یا بی نام و نشان و پیران قصه‌گویی، که پیشتر در هر خانواده‌ای لاقفل یکی از آنان یافت می‌شد تقلید می‌کرد، اما به هر حال چون اولین کسی بود که از طریق فراگیرترین وسیله ارتباط جمعی کشور برای مردم قصه گفت، این گونه قصه‌گویی به نام او ثبت و تثبیت شد. نیز به همین خاطر تأثیری غیرقابل انکار بر دیگر قصه‌گویان رادیویی - چه آنها که بعدها صدایشان از رادیو تهران پخش شد و چه آنها که در رادیوهای مراکز برخی استانهای دیگر به این کار پرداختند - گذاشت، تأثیری که هنوز در کار این یا آن قصه‌گو کم و بیش به چشم می‌خورد.

صبحی، همچنین صدایی گرم و دلنشین و پذیرفته داشت، و با عشق و علاقه و حرارتی خاص داستان می‌گفت، که همین نیز در جذب مخاطب تأثیری چشمگیر داشت. به این عوامل اگر طول زمان پخش صدای او از رادیو (بیش از سی و یک سال تمام) و نیز نبودن - یا همگانی نشده بودن تلویزیون - و چندان جذاب نبودن سایر برنامه‌های رادیویی و در آن سالهای اولیه تأسیس و بی‌منازع و اولین قصه‌گوی رادیو بودن او را اضافه کنیم، می‌بینیم آن مرحوم صاحب موقعیتی منحصر به فرد در این زمینه بود، که دیگر بعد از او، آن همه شرایط مناسب، یکجا برای هیچ قصه‌گوی دیگری تکرار نشد. به خصوص زمانی که او شروع به این کار کرد، از آنجا که اولین نفری بود که به این شکل در این عرصه کار می‌کرد، تقریباً هر داستانی که تهیه می‌کرد و می‌گفت،

برای شنوندگان تازه و نو جلوه می‌کرد. این خود جذابیتی بالا برای برنامه او ایجاد می‌کرد. حال آنکه بعدها، و نیز پس از گسترش صنعت چاپ و نشر در کشور، و بازنویسیهای متعددی که از داستانهای عامیانه و متون کهن صورت گرفت و در دسترس همه و به خصوص کودکان و نوجوانان قرار گرفت، دستیابی به آن مقدار از تازگی در داستانها برای دست اندرکاران بعدی این برنامه، اگر نگوییم محال، بسیار مشکل و بعید شد.

به هر حال و در مجموع، مرحوم صبحی نسبت به زمان خود - به نظر من - به بهترین شکل ممکن کارش را انجام داد، و از آن مهمتر، بنیانگذار برنامه‌ای در رادیو شد که هنوز با این همه پیشرفته‌ها و دگرگونیها که در سطح جهان و کشور ما و سلیق و ذوقهای مردم و هنرهای گوناگون به وجود آمده، و با همه فراز و نشیبهایی که در این برنامه صورت گرفته، هنوز که هنوز است، از پر شنونده‌ترین برنامه‌های رادیوست. بنابراین، به خاطر این میراث گرانبها و زیبایی که او برای ما و نسلهای بعد از ما باقی گذاشته و آن همه تأثیرهای مثبت او بر هم‌دوره‌ها و افراد بعد از خودش در این زمینه، سخت مورد احترام و علاقه همه علاقه‌مندان به داستان و داستان‌گویی هست و خواهد بود.

اما آقای ایرج گل‌سرخی، که من هنوز نتوانسته‌ام متوجه شوم که دقیقاً از چه تاریخ تا چه تاریخی به قصه‌گویی در رادیو مشغول بوده است. او، از نظر اجرا - به نظر من - الینه و حل و محو شده در مرحوم صبحی است. آنچه من از بعضی قصه‌های اجرا شده توسط آقای گل‌سرخی استنباط کردم، این بود که او سعی می‌کند صد در صد و مطابق النعل بالنعل، پا جای پای مرحوم صبحی بگذارد و از آن مرحوم تقلید کند، و از این موضوع هم هیچ ابایی ندارد. اما از حق نمی‌شود گذشت، مقلد بسیار خوب و شایسته و توانایی است، و در این زمینه چیزی از صبحی کم نمی‌آورد. هرچند اگر بعضی کلمه‌ها را نیم جویده و ناقص ادا نمی‌کرد و در اجرای برخی تعلیقها و تکیه‌ها، دقت و وسواس بیشتری به خرج می‌داد، کارش از آنچه بود بهتر هم می‌شد. آقای عاملی هم قصه‌نویس خلاق و

نه، قبل از انقلاب که اصلاً بعد از انقلاب هم آغاز ورود این قصه‌ها به این برنامه، از بعد از مشغول شدن بنده به کار گویندگی آن بود، که البته همین یکی از تغییرهای دیگری است که در این برنامه به وجود آمده است.

■ فلسفه‌اش چه بوده؟

□ می‌دانید که در سنین نوجوانی لازم است به شکلی صحیح و حساب شده، جهان‌شناسی شخص عمق و گسترش پیدا کند. ما با توجه به این موضوع، سعی کردیم تا آنجا که ممکن و لازم است از طریق داستان، که محدوده کارمان در این برنامه است، به این مهم دست پیدا کنیم. در عین حال که استفاده متناسب و درست از این گونه داستانها، می‌تواند بخشی از کمبود داستانهای مناسب برای برنامه را از بین ببرد و تنوعی هم به برنامه بدهد.

■ برویم بر سر اجرای برنامه و از گذشته‌های دور آن تا به حال. قدری هم در این باره صحبت کنید.

□ کاش می‌شد در این باره من صحبت نکنم؛ چون به هر حال یک پای این قضیه خودم هستم و ...
■ حالا ...

□ بسیار خوب. اما همه آنچه را در این مورد می‌گویم، یک نظر شخصی و احیاناً سلیقه‌ای تلقی کنید. اول اینکه، به استثنای آقای مصطفی موسوی، سه قصه‌گوی پیشتر برنامه (یعنی مرحوم صبحی، آقای ایرج گل‌سرخی و آقای عاملی) چون فقط داستانهای قدیمی می‌گفتند، اغلب از یک لحن و شیوه واحد - حالا با تفاوت‌هایی ناشی

نویسنده به معنی دقیق کلمه نبوده و نیست. با این همه، داستانهایی را که اجرا می‌کرد، خودش از منابع مختلف انتخاب و بازنویسی می‌کرد، و البته بازنویسیهای هم ضعیف بود؛ به خصوص که خیلی هم آب قاطی برنامه می‌کرد، و بعضاً با گذاشتن مقدمه‌های طولانی، متوقف کردن داستان و دادن پند و اندرز مستقیم به شنونده، سعی می‌کرد هر طور هست داستانی را که ظرفیت پر کردن همه وقت برنامه را نداشت - گاه بیش از نیمی از وقت آن را هم نمی‌توانست پر کند - به اندازه تمام وقت برنامه بکشاند. جالب آنکه در این اواخر کار به جایی کشیده بود که یک بار شنیدم که وسط یک برنامه، به شنوندگان گفت: «خب، حالا تا من نفسی چاق کنم، شما سرودی بشنوید.» و بعد یک سرود پخش شد و آن وقت برنامه ادامه پیدا کرد. (حالا آیا این کار در برنامه‌های دیگرش هم سابقه داشته یا ادامه پیدا کرده بود یا نه، نمی‌دانم.)

از نظر اجرا هم، اگر چه نه به شدت آقای گلسرخ، اما خیلی تحت تأثیر مرحوم صبحی بود. گرچه به نظر من، آن تواناییهای آقای گلسرخ را در این کار نداشت. به اضافه اینکه اسیر لحن و آهنگ خاصی بود (مثل آهنگی که یک لهجه خاص بر نوع حرف زدن شخص تحمیل می‌کند، و او حتی در زمانی که کلمه‌ها را به فارسی کاملاً رسمی و کتابی ادا می‌کرد، آهنگ خاص آن لهجه در نوع حرف زدنش باقی می‌ماند)، که به نظر من نه تنها اصلاً دلچسب نبود، بلکه شنونده را آزار می‌داد و در او احساسی ناخوشایند برمی‌انگیخت. تا آنجا که بعضی حالتها که او در اجرا می‌گرفت تا داستان خود را صمیمی‌تر و دلنشین‌تر بگوید. بخشی به خاطر همین لهجه خاص بیانی - تأثیری معکوس بر شنونده بر جا می‌گذاشت.

در آن زمان، من تا مدتی فکر می‌کردم این به لهجه خاص بیانی، چیزی عمدی و انتخابی و ابداعی توسط خود آقای عاملی است، و فقط آن را هنگام قصه گویی به کار می‌برد. اما بعد دیدم مثلاً در نقش کارآگاه دستیار جانی دالر و برنامه «راه شب» به عنوان یک گوینده رسمی، و حتی صحبت‌های رو در روی این لهجه خاص بیانی را دارد، و متوجه شدم که اصلاً این جزو جنس بیان

اوست، و نمی‌خواهد یا نمی‌تواند خود را از آن رها کند. همین انعطاف صدای او را در اجرای بخشهای متفاوت یک داستان یا داستانهای متفاوت، خیلی کم کرده بود و به قصه‌گویی اش حالتی یکنواخت می‌داد.

به هر حال، من که به عنوان یک شخص، به خصوص از این ویژگی بیانی او خوشم نمی‌آمد؛ و در کل، داستانگوییهایش را تصنعی و دل‌ناچسب می‌یافتم. ضمن آنکه بعید نمی‌دانم در این مورد نظر عده‌ای دیگر این نباشد.

علاوه بر اینها، معتقدم داستانهایی که آقای عاملی می‌گفت، از نظر متن و ترکیب جزو ضعیفترین داستانهایی بوده که در طول تأسیس این برنامه در رادیو گفته شده است. هر چند، با در اختیار نداشتن داستانهایی که در زمان آقای گلسرخ پخش می‌شده، راجع به دوران ایشان، از نظر متن، نظری نمی‌توانم بدهم.

■ چرا در برنامه‌های «قصه ظهر جمعه» عده داستانهایی که پخش می‌شود بدون اسم نویسنده است؟

□ در زمان سردبیر قبلی، تقریباً تمام داستانهای بدون نام نویسنده، باز نوشته یا نوشته خود سردبیر بود. در زمان سردبیر فعلی، معمولاً داستانهای خلاق نوشته سردبیر، همراه با نام نویسنده هست، اما داستانهای بازنویسی ایشان، اغلب بدون نام نویسنده پخش می‌شود.

■ یعنی این همه از داستانهای برنامه فقط باز نوشته یا نوشته یک نفر است؟! □ بله.

■ چرا؟ □ چرا؟

□ چرا؟

■ چرا تعداد نویسندگان خارج از برنامه که داستانهایشان پخش می‌شود، این قدر کم است؟ ضمن آنکه این عده معدود هم، همگی جزو بهترینها و قویترینهای داستان در کشور ما نیستند. شما این موضوع را قبول دارید؟

□ بله. نمی‌توانم قبول نداشته باشم. اما این هم از آن چراهای سختی است که من در مقام پاسخگویی به آن نیستم، و بهتر بود از سردبیرهای قبلی برنامه سؤال می‌شد.

■ شاید بهتر باشد که سؤال را به این شکل مطرح کنم: آیا بهتر نبود این برنامه از طیف وسیعتر و متنوعتر و بعضاً سطح

بالاتری از نویسندگان استفاده می‌کرد؟ □ چرا. مسلماً بهتر بود و کیفیت داستانها حتماً بهتر از این که هست می‌شد. ■ یک قصه قابل اجرا در رادیو چه ویژگیهایی دارد؟

□ اول اینکه در آن داستان، حرکت و ماجرا و عمل بیرونی، بر توصیف و درونکاوی شخصیتها غلبه داشته باشد. دیگر آنکه در عین داشتن پرداخت لازم داستانی، از پرگویی و توصیفهای کشدار و خسته کننده عاری باشد؛ به عبارت دیگر، آب قاطی آن نشده است.

لحن آن، لحنی صمیمی و خودمانی باشد، و در عین داشتن سلامت و غنای کافی در نشر، به گفتگو و محاوره مردم نزدیک باشد؛ همچنین، محاوره‌ای نوشته شده باشد.

به اقتضای موضوع، از ضرب‌المثلهای تکیه کلامهای رایج در گفتگوی مردم، بهره کافی برده باشد. نیز، از تکیه کلامها و خطابهای خاصی که از قدیم در میان قصه‌گویان رایج بوده، چه در مقدمه چه در طول داستان و چه در پایان آن، در حد لازم برخوردار باشد.

در آن، روی برخی موارد مهم و کلیدی، در طول داستان، دو سه بار - البته به شکلهای مختلف و ظریف تأکید شده باشد.

■ به نظر شما اصلاً چه لزومی دارد که ادبیات مکتوب به وسیله یک برنامه رادیویی مثل «قصه ظهر جمعه»، تبدیل به ادبیات شفاهی بشود؟ □ دلایل مختلفی می‌شود برایش ذکر کرد: یکی اینکه هنوز که هنوز است سنت داستان گویی از جامعه ما ور نیفتاده. (اگر چه حالا به رونق سابق نیست.) یعنی هنوز اگر در قهوه‌خانه‌ای نقالی پیدا شود که بتواند خوب داستان بگوید، یا در جمعهای خانوادگی - به خصوص در شبهای دراز زمستان - اگر یکی از اعضای خانواده بتواند خوب داستان بگوید، تقریباً همه افراد حاضر را دور خودش جمع می‌کند. مردم ما هنوز گرایششان را به آموزشهای شفاهی هم از دست نداده‌اند. مثلاً، با وجود اینکه حالا اکثر معارف مذهبی و احکام آن را در کتابها می‌توان پیدا کرد، ولی باز و غاظ مذهبی، شنونده دارند و مردم دورشان جمع

راهنمای جامع علوم انسانی

می‌شوند. حتی عده زیادی چیزهایی را که خودشان در کتابها و نشریات خوانده‌اند، باز مایل‌اند از زبان اینها بشنوند، و چه بسا از این کار خسته هم نمی‌شوند.

از اینها گذشته، درصدی قابل توجه از مردم ما هنوز بی‌سواد هستند (چیزی حدود بیست و سه درصد). این عده نمی‌توانند خودشان کتاب بخوانند، ولی بدشان نمی‌آید که کسی برایشان کتاب بخواند و آنها گوش بدهند. اگر مثلاً داستانی را اجرا کنند و او گوش بدهد، که دیگر خیلی بیشتر توجهشان را جلب می‌کند. و به این عده، ناینیایی را هم که امکان دسترسی به این همه خواندنی داستانی را ندارند را نیز باید اضافه کرد.

موجب دیگر این می‌تواند باشد که داشتن سواد در حد خواندن و نوشتن موضوعی است، و دارا بودن قدرت درک ادبی، موضوعی دیگر؛ وقتی کسی سوادش فقط در حد خواندن و نوشتن است، یا به هر دلیل با ادبیات بیگانه است، در صورت مطالعه شخصی نمی‌تواند آن طور که باید تمام ظرافتهای نهفته در یک متن ادبی را درک کند و از آن اثر محظوظ شود. حال آنکه یک شخص مانوس و آشنا با ادبیات، هنگامی که یک داستان را می‌خواند یا اجرا می‌کند، از آنجا که می‌داند هر کلمه را چگونه باید بر زبان بیاورد، کجاها نوشته مکث کند، به کجاها آن حالت تعلیق بدهد و در کجاها و به چه میزان به کلامش اوج و فرود بدهد، به همان داستان برای همان خواننده سابق آن، حالتی به مراتب زنده‌تر و جذاب‌تر و عمیق‌تر می‌دهد. به خصوص برای بچه‌های حتی تا پایان سنین دوره راهنمایی، که عمده‌شان هنوز به آن تسلط کافی بر زبان و ادبیات نرسیده‌اند، اجرای خوب یک داستان می‌تواند بسیار جذاب و مفید باشد. و از قضا یکی از شیوه‌های علاقه‌مند کردن بچه‌ها به مطالعه، همین است که توسط یک فرد مسلط بر ادبیات، برایشان داستان خوانده شود.

از همه اینها گذشته، همین موضوع، که این برنامه بعد از گذشت پنجاه و سه سال از تأسیس آن هنوز جزو پرشنونده‌ترین برنامه‌های رادیوست، خودش بهترین تأیید برای ضرورت و درستی این کار (تبدیل ادبیات مکتوب به ادبیات شفاهی از طریق رادیو) است.

■ شما اشاره کردید به سابقه نقل قصه در ایران. از شما به عنوان کسی که در این زمینه تجربه کاری داشته‌اید می‌پرسیم: در روایت «قصه ظهر جمعه» چقدر این بافت سنتی نقل قصه ایرانی رعایت می‌شود؟

□ در مورد داستانهای روز تقریباً این کار مقدور نیست؛ چون آن شیوه نقلی و قصه‌گویی، مختص داستانهای قدیمی بوده. داستانهای قدیمی از نظر ساختمان، شخصیت پردازی، توصیف، نثر، و خلاصه بیشتر عناصر، با داستانهای واقعیت‌گرا و روز فرق دارند. آن شیوه روایت و بیان سنتی هم متناسب با همان داستانهاست. من هم، در اجرای داستانهای قدیمی، حتی المقدور سعی کرده‌ام که از آن عناصر قصه‌گویی سنتی استفاده کنم. اما در مورد داستانهای روز، نه، آنها، شیوه‌های خاص خودشان را می‌طلبند، که فکر می‌کنم جای شرح و تفصیل آنها در این گفت و گو نیست.

■ اخیراً تعداد بازنویسی قصه‌های قدیمی در برنامه خیلی زیاد شده. نوع بازنویسی آنها هم خیلی ضعیف است. چه تعمدی در این کار است؟ دیگر اینکه: با توجه به آنکه بازنویسی به هر حال نسبت به کار ادبی خلاق در درجاتی به مراتب پایین‌تر قرار دارد، چه لزومی به چاپ آنها به صورت کتاب، بعد از پخش در این برنامه هست؟

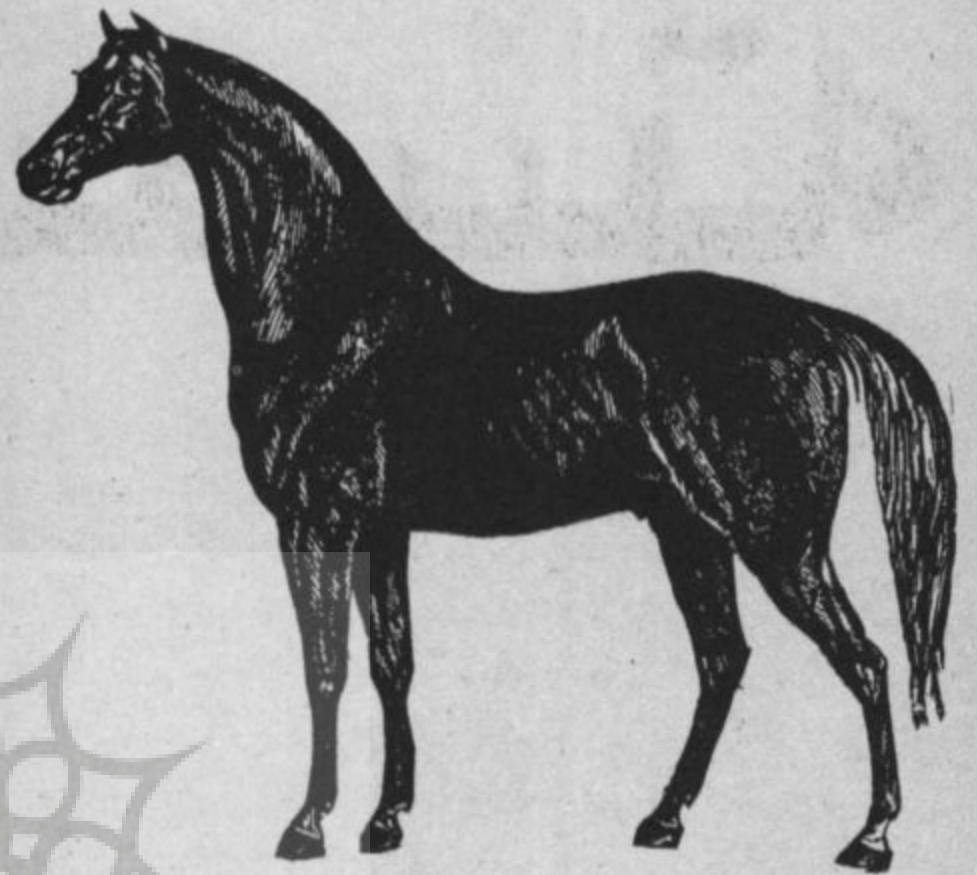
□ این دو سؤال است. من نخست به قسمت اولش جواب می‌دهم: برای این موضوع، شاید بشود دو سه دلیل ذکر کرد. اول اینکه وقتی قرار باشد برنامه‌ای در طول سال هر هفته پخش شود، و به خصوص بیش از هفتاد درصد این داستانها را هم بخواهد خود سردبیر بنویسد، چاره‌ای جز این پیدا نمی‌کند که از بازنویسی داستانها در قسمت اعظم برنامه‌اش سود جوید. چون هیچ نویسنده خلاق را نمی‌توان پیدا کرد که حتی یک هفته در میان بتواند یک داستان خلاق، با اوصاف مورد نیاز این برنامه بنویسد. (هر چند اگر طیف نویسندگان همکار برنامه بیشتر می‌بود، این مشکل تا حدود زیادی حل می‌شد.) چون همان طور که شما هم گفتید، یک کار بازنویسی، به هر حال به مراتب ساده‌تر و سهل‌الوصول‌تر از نوشتن یک داستان خلاق است. اما واقعاً

همه قضیه این نیست. یک سر دیگر قضیه، عده قابل توجهی از شنوندگان هستند که داستانهای قدیمی را به داستانهای روز ترجیح می‌دهند. در عین حال، در این مورد با شما موافقم که می‌شد همان داستانهای قدیمی را قویتر از اینها بازنویسی کرد و تنوع بیشتری در نوع بازنویسی آنها به وجود آورد. یک راه مناسب برای رسیدن به این منظور هم این است که تمام بار این باز نویسیها به دوش یک نفر (سردبیر برنامه) نباشد، و چندین نفر در این زمینه کار کنند. آن وقت، هم تنوع لازم در این زمینه در برنامه به وجود می‌آید و هم نویسندگان فرصت بیشتری برای پرداخت کارهایشان پیدا می‌کردند، و این شتاب زیان‌بخش فعلی در کار از بین می‌رفت. ولی اینکه چرا با توجه به اینکه عده زیادی این داستانها را از طریق رادیو می‌شنوند، باز بعداً همان داستانها به صورت کتاب چاپ می‌شوند، دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. یکی اینکه در کشور ما بازنویسی رایج است و طالب هم دارد؛ یعنی در عین حال که داستان، خلاق و روز خواننده دارد، داستان بازنویسی هم خواننده دارد. از قضا، در بعضی موارد، خوانندگان داستانهای قدیمی بازنویسی شده، بیشتر از خوانندگان داستانهای خلاق هستند. به زبان ساده‌تر، حتماً این گونه داستانها خریدار دارند که ناشران حاضر به چاپ آنها می‌شوند حتی باز نویسیهایی که قبلاً هم از این برنامه پخش شده‌اند.

وقتی داستانی از این برنامه پخش می‌شود و مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرد، آنها به دلیل عدم امکان دسترسی مجدد به برنامه، تمایل پیدا می‌کنند که نوشته آن را هم داشته باشند؛ به خصوص که در سنین پایین، بچه‌ها اغلب دوست دارند داستان مورد علاقه خود را چند بار بشنوند یا بخوانند و از این کار خسته هم نمی‌شوند. دیگر اینکه اگر ما جمعیت نوجوانان کشور را در نظر بگیریم و آن را با عده شنوندگان برنامه «قصه ظهر جمعه» مقایسه کنیم، به هر حال همه آنها شنونده این برنامه نیستند، یا لاقلاً همیشه موفق به شنیدن آن نمی‌شوند. بنابراین، برای این گروهها، آن داستانها همچنان تازگی دارد و تکراری تلقی نمی‌شود. □

«عصری با قصه» در کانون اندیشه جوان

کانون اندیشه جوان با مساعدت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی کاشان مراسم یادبود جلال آل احمد را برگزار کرد. در این مراسم علی دهباشی و رضا جولایی سخنرانی کردند. کانون اندیشه جوان با هزینه دانشجویان و جوانان علاقه‌مند شهر اداره می‌شود. محسن تقوایی یزدلی، مدیر مسئول کانون، در این مراسم اعلام کرد: این کانون از این پس با مساعدت و یاری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهر، هر ماه مراسم «عصری با قصه» را برگزار خواهد کرد.



عزیمت

فرانتس کافکا

ترجمه خسرو سمیعی

می‌خواستند که اسبم را از طویله بیرون بیاورند. خادم متوجه نمی‌شد. خودم رفتم اسب را زین کردم و سوارش شدم. از دور صدای شیپوری را می‌شنیدم. به او گفتم:

- این شیپور به چه مناسبت است؟

اما او هیچ نمی‌دانست و چیزی نشنیده بود. دم در مرا متوقف ساخت و پرسید:

- آقا کجا می‌روید؟

- نمی‌دانم، فقط می‌دانم که از اینجا دور می‌شوم! از اینجا دور می‌شوم و همین طور دور می‌شوم، و این تنها راهی است برای رسیدن به مقصدم.

آن مرد پرسید:

- پس می‌دانی مقصدت کجاست؟

پاسخ گفتم:

- بله، خودم که به تو گفتم، مقصدم دور بودن از اینجا است! □

جمعه هر هفته، جلسات نقد و بررسی داستان با شرکت علاقه‌مندان و نویسندگان جوان به صورت سیار در منازل اعضا برگزار می‌شود. در هر یک از این جلسات قصه نویسان جوان به قرائت قصه‌های تازه خود می‌پردازند که از سوی شرکت کنندگان دیگر نقد و بررسی می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی
تألیف و تحلیل متون داستانی
معاصر - اعم از ترجمه یا
بررسی داستانهای مطرح

کهن ایران و جهان از دیگر برنامه‌های این جلسات است. تعدادی از اعضای شرکت کننده در این جلسات عبارت‌اند از: عباس این‌الدین، پروین قائمی، عباس عبدالله قصاب، سیدعلی کاشفی خوانساری، زهیر طیب، مرضیه بدرقه، بهمن مهرآیین، مهران بهروزفغانی، رضا روح بخش، لیلا پروین، لیلا میرکمالی، داود طیاروند، بهروز بهروزی و بهرام بهرامی.

زنان داستان نویس

در ایران

محمد باقر نجف‌زاده با روش، نویسنده و محقق جوان، کتاب زنان داستان نویسی در ایران را در دست چاپ دارد. این کتاب به زودی از سوی نشر بنیاد منتشر خواهد شد. از همین نویسنده کتاب دیگری نیز تحت عنوان نقد و تحلیل داستانهای کوتاه جلال آل احمد به زودی از سوی انتشارات خردمند چاپ و منتشر خواهد شد. در این کتاب نویسنده داستانهای کوتاه جلال آل احمد را با نگرشی به ساختار داستانی بررسی کرده است. □